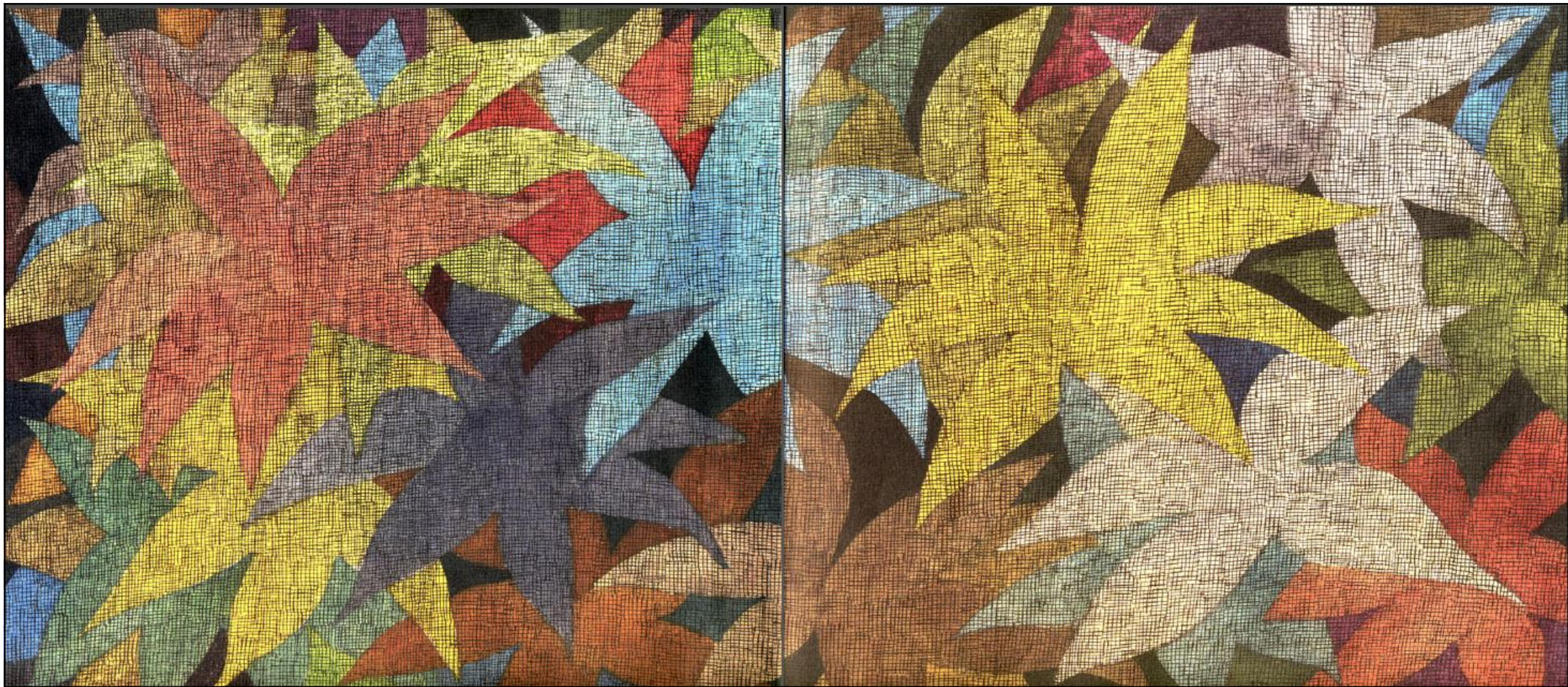


آنجا که موجودات وحشی هستند



نویسنده و تصویرگر: مائوریک سنداک





آنجا که موجودات وحشی هستند
نویسنده و تصویرگر: مائوریک سنداک





و اینجوری....



یک شب مکس لباس گرگیش را پوشید و شیطنتش گل کرد،
اینجوری...



در آن شب خاص، در اتاق مکس یک جنگل سبز شد!



مادر مکس به او گفت: «چیز وحشی!»
و مکس جواب داد: «می خورمت!»
بنابراین آن شب بدون شام به رختخواب فرستاده شد.



رشد کرد، تا جایی که شاخه های مو سقف اتاق را پوشاندند و دیوارهای اتاق جزئی از جنگل شدند.

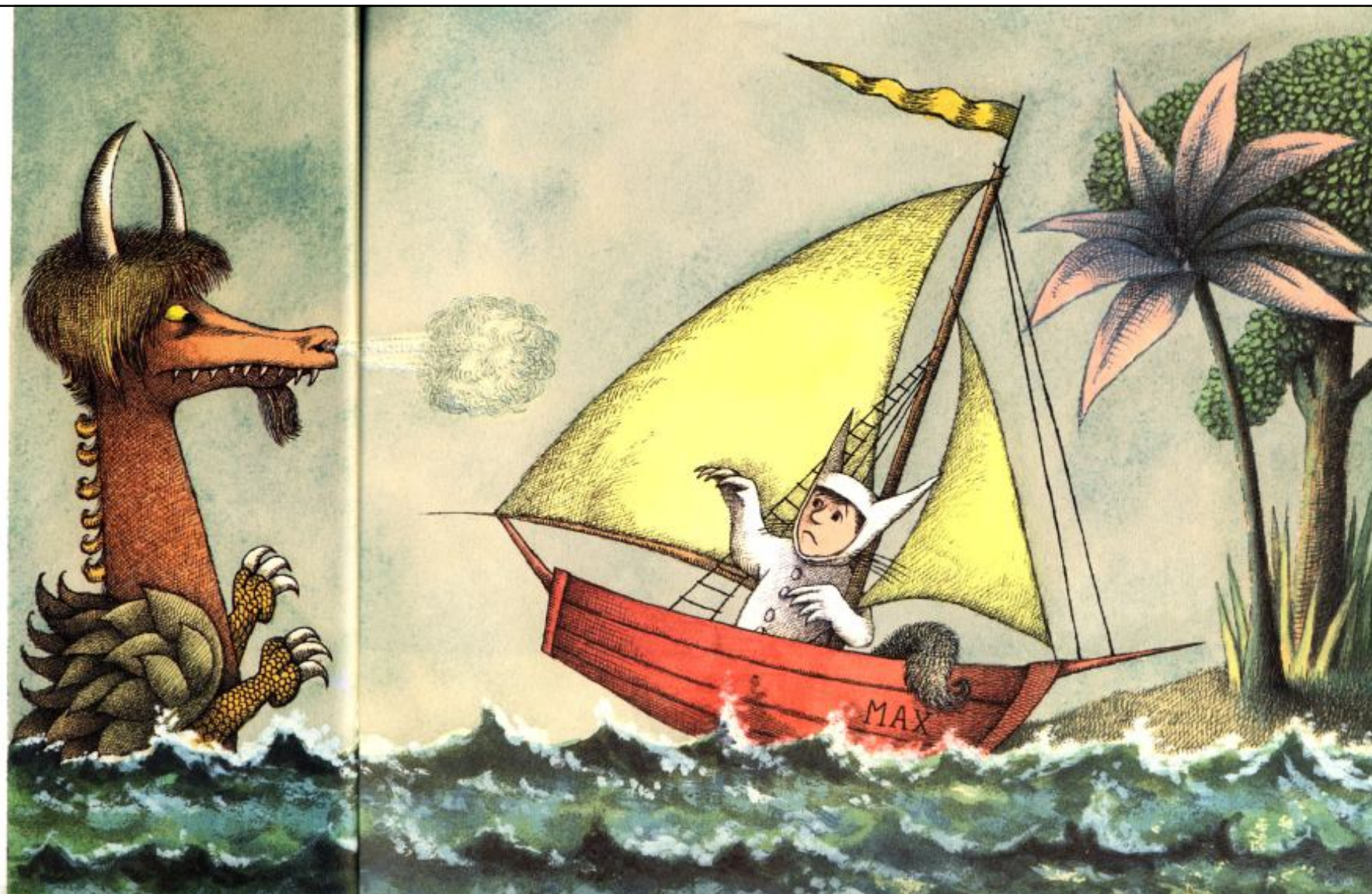


جنگل رشد کرد و...

و اقیانوسی با یک قایق بادبانی برای مکس ظاهر
شد و او شب و روز...



و برای هفته ها و تقریباً بیش از یک
سال به سمت جایی که موجودات
وحشی هستند، قایق راند.





چشمان ترسناکشان را گرد کردند و پنجه هراس آورشان را نشان دادند.

وقتی مکس به جایی که موجودات وحشی هستند رسید، آنها با صدای وحشتناکشان
غریه و دندان های ترسناکشان را به هم زدند.



و با این حقه جادویی چیزهای وحشی را رام کرد.
آنها وحشتزده شدند و به او لقب وحشتی ترین موجود وحشی را دادند.

تا وقتی که مکس گفت: «ساکت باشید!»
بدون یک بار پلک زدن به چشمان زردشان خیره شد ...



مکس فریاد زد: «حالا!... بگذارید سر و صدای موجودات وحشی بلند بشه!»

و مکس را پادشاه موجودات وحشی کردند.









مدتی بعد، از یک جای دور، بوی خوب چیزهای خوردنی را حس کرد.
پس تصمیم گرفت دیگر پادشاه جایی که موجودات وحشی هستند نباشد.

مکس گفت: «دیگه بسه!» و موجودات وحشی را بدون شام به رختخواب
فرستاد. مکس، پادشاه موجودات وحشی تنها بود. دوست داشت جایی باشد که
کسی او را بیشتر از همه دوست داشته باشد.

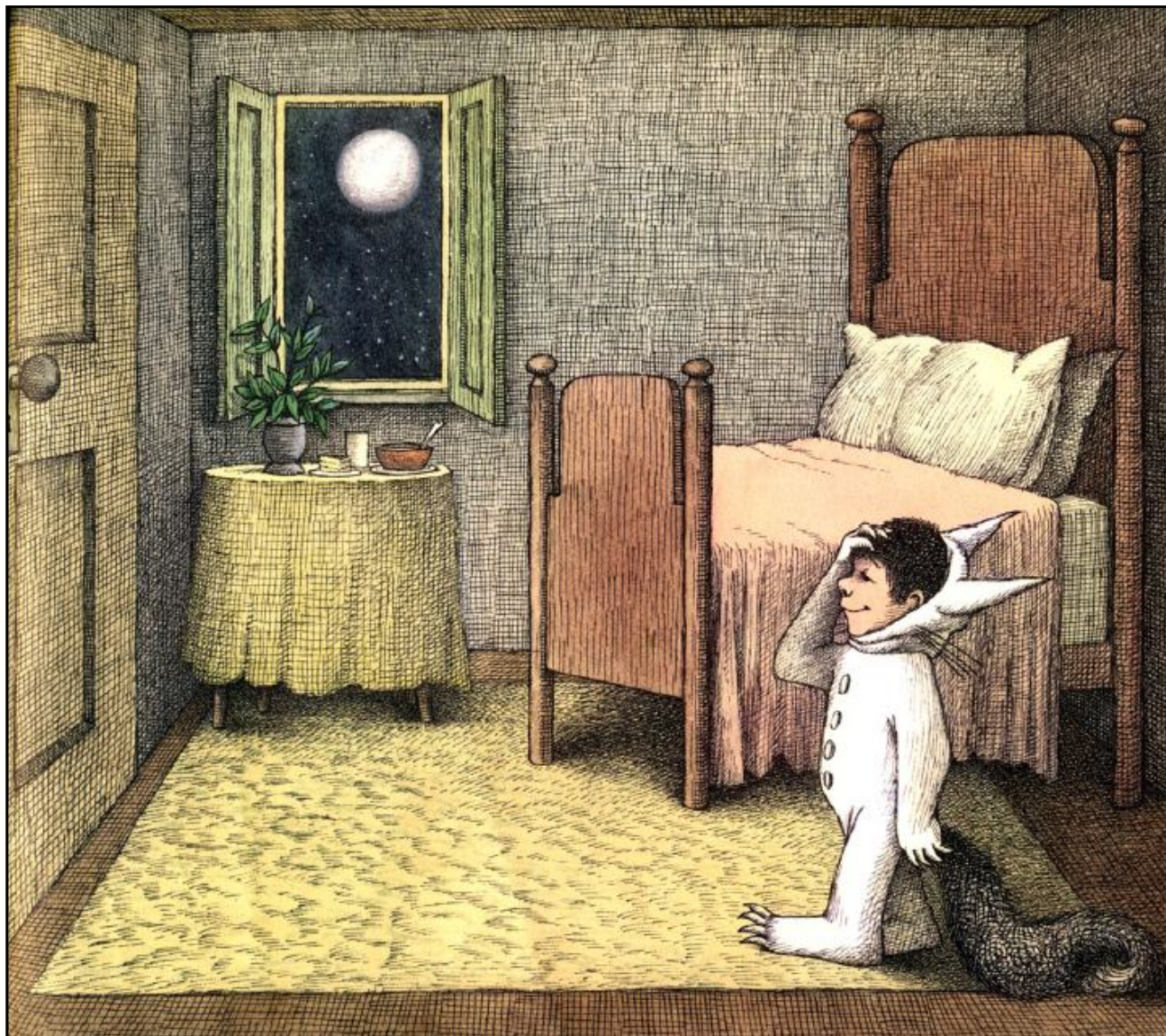


آنها با صدای وحشتناکشان غریبند و دندان های ترسناکشان را به هم زدند. چشمان ترسناکشان را گرد کردند و پنجه هراس آورشان را نشان دادند. اما مکس به داخل قایق بادبانش رفت و در حالی که برایشان دست تکان می داد با آنها خداحافظی کرد.

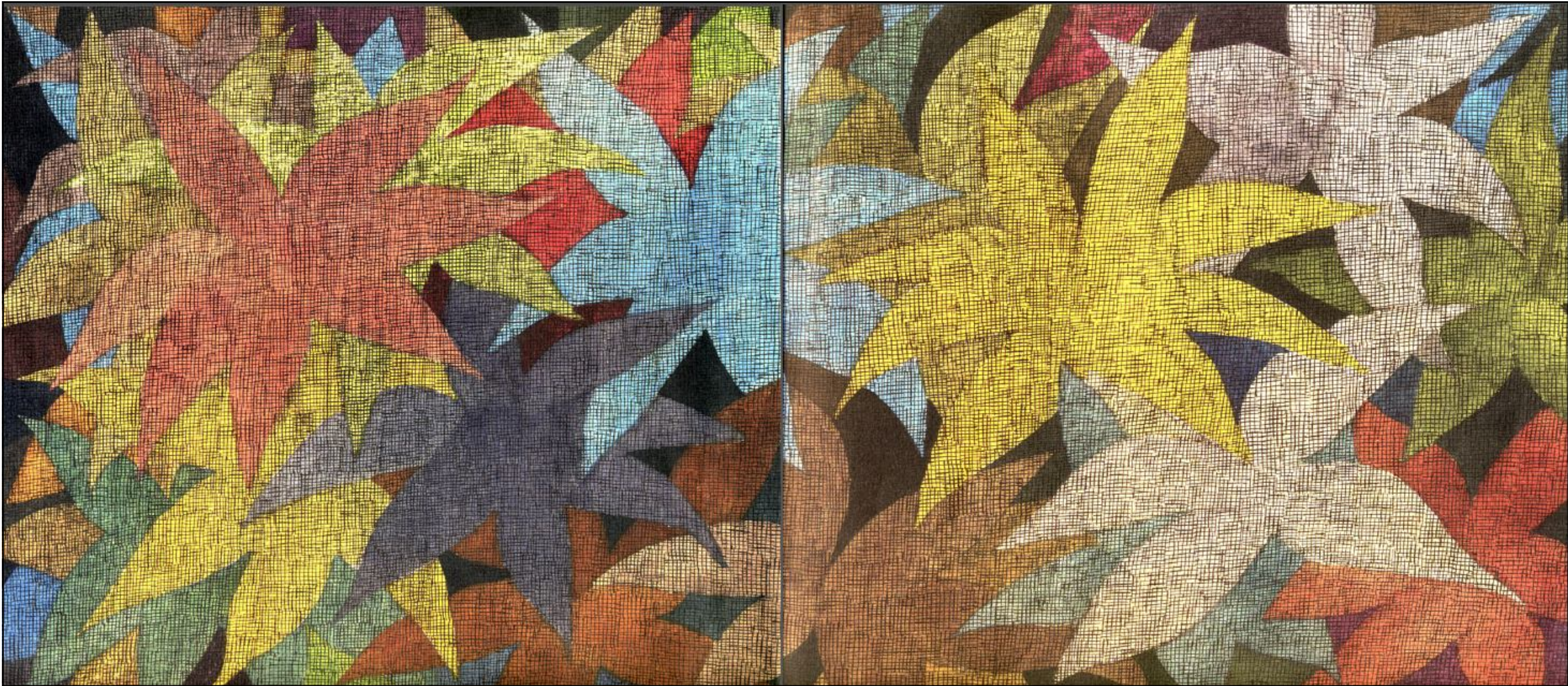
موجودات وحشی گفتند: «اوه، نرو! اگه بری می خوریمت! ما خیلی دوستت داریم.»
و مکس گفت: «نه!»

و بیش از یک سال، برای هفته
ها، در روز و شب...





به سمت اتاقش قایق راند، جایی که شام منتظرش بود.
شامی که هنوز گرم بود.





ISBN 0-06-443178-9



4 3 1 7 8